

دندونای بابابزرگ

این نمایش تنها ۲ بازیگر دارد: پدربزرگ و نوه اش یا مادربزرگ و نوه اش. (در مدارس پسرانه بهتر است پدربزرگ و نوه و در مدارس دخترانه مادربزرگ و نوه باشند. بستگی به نظر مربی دارد. اگر نوه و مادربزرگ بودند نام نمایشنامه می شود: **دندونای مادربزرگ** و مربی تغییرات لازم را در متن می دهد.)

این نمایش برای بچه های **دبستانی** مناسب است.

روی صحنه یک کودک و یک پیرمرد عصا به دست و عینکی با پشتی کمی خمیده ظاهر می شوند. پیرمرد پدربزرگ است و کودک نوه ی اوست. پیرمرد با یک دست عصا را گرفته و دست دیگرش را روی دهانش قرار می دهد. کودک روبروی او و رو به تماشاچیها می ایستد و با صدای بلند و رسا چنین می خواند:

«بابابزرگ پیرم

دندوناشو کشیده

وای وای وای باباجون

عجب دردی کشیده!»

(پیرمرد دستش را از روی دهنش برمی دارد و با صدای بلند اما کمی لرزان می گوید):

« وقتی که دندون داشتم

هیچ غمی نداشتم

خوراکیای خوشمزه

تو دهنم می داشتم

می جویدم و می خوردم

چه لذتی می بردم!

حالا شدم بی دندان

خسته و زار و نالون!»

کودک دست پیرمرد را می گیرد و جواب می دهد:

«غصه نخور باباجون

دندونپزشک مهربون

برات می سازه دندان»

پیرمرد چند قدم با عصا راه می رود و می گوید:

«ای نوه ی مهربون

الهی نشی بی دندان

مسواک بزنی همیشه

تا دندونات خراب نشه

سیاه و زشت و بد نشه

تا وقتی لبخند می زنی

مثل من خجالت نکشی»

کودک با تعجب می گوید:

« واسه چی خجالت می کشید؟

واسه اینکه دندون ندارید؟»

پدربزرگ جواب می دهد:

« آره عزیزم

وقتی که لبخند می زنم

ازاینکه دندون ندارم

خیلی خجالت می کشم

دهن بی دندون

لطفی نداره

مثل یه غاره!»

کودک کمی قدم می زند و فکر می کند سپس می گوید:

« وقتی که دندون بذاری

باز دهنـت قشـنـگ میـشه

دندونای تازه ی تو

سفیدِ سفید و یه رنگ میـشه

باز می تونی

بخوری غذا با اشتها

شب که می خوای بخوابی

دندونو درمیاری

تو ظرف آب میذاری

صبح دوباره برمیداری

توی دهانت میذاری

به کلی از یاد می بری

که دندون مصنوعی داری»

پدر بزرگ با لبخند پاسخ می دهد:

« یه کم امیدوار شدم

دیگه غصه نمی خورم

دندونپزشک مهربونه

به فکر منِ بی دندونه»

کودک می گوید:

«بله باباجون،

اون می دونه

چه جوری دندون بسازه

اول باید از دهن

یه دونه قالب بگیره

از روی قالب دهن

یه دست دندون می سازه

میداریشن توی دهن

راحت و آسوده می شی

خوشگل میشی ماه میشی»

پدربزرگ عصا زنان راه می افتد و می گوید:

« پس راه بیفت

باید بریم

وقت بگیریم

دندونپزشک را ببینیم»

کودک دست او را می گیرد و می گوید:

« باشه باباجون منم میام»

پدر بزرگ (باخنده) می پرسد:

«دندون مصنوعی می خوای؟»

کودک سرش را به علامت نفی تکان می دهد و می گوید:

« نه نمی خوام

دندونای من سالمه

همیشه مسواک می زنم

میوه و سبزی می خورم

با دندونای خوشگلم

چیزای سفت نمی شکنم

شیرینی زیاد نمی خورم

مواظبم تا دندونام

سالم و خوشگل بمونه»

پدر بزرگ دستی به سر نوه اش می کشد و نوازشش می کند و می گوید:

«آفرین خوشگل بابا

آفرین عزیز بابا

تو زرنگی می دونی

دندون باید تمیز و پاکیزه باشه

تا فاسد و سیاه نشه

حالا بریم برای من

دندون تازه بخریم»

(می خندد و دست نوه اش را در دست می گیرد . نوه هم می خندد و در کنار او راه می افتد. هنگام خروج از صحنه

رو به تماشاچیان می ایستند با انگشت به آنها اشاره می کنند و می گویند):

یه دوستِ خوب برای دندون شما میدونین کیه؟

مسواکه بله مسواکه بله مسواکه

دست تکان می دهند و خارج می شوند و نمایش به پایان می رسد.

بعد از نمایش مربی بهداشت روی صحنه می آید و با بچه ها صحبت می کند. او می تواند از بچه ها چنین سؤالهایی بپرسد:

چرا دندانهای بعضی از شما خراب میشه؟

چطور باید از دندانها مراقبت کنیم تا سیاه و خراب نشوند؟

چرا باید مسواک بزنیم؟

چه خوراکیهایی به دندانهای شما آسیب می رسانند؟.....

و سؤال و جواب با بچه ها را طوری ادامه بدهد که بچه ها راه صحیح مراقبت از دندانهایشان را بیاموزند.